



Research Article

The Historical Origins of the Common Wisdom of Kerman and Cultural Developments

Isaa Moradi¹, Abolqasem Amir Ahmadi^{2*}, Ali Eshghi Sarzahi³

Abstract

Proverbs nations, in addition to advice and advice from educational and social expression, often indicative of mood and character in them as well as a figurative and metaphoric meanings are expressed and sometimes explicit. The wise sayings, sometimes tinged with superstition, myth and legend thoughts and emotions raw or appearing, all signs of the depth and breadth of scientific or non-scientific and mythical beliefs and feelings sacrifice. The purpose of this paper is to examine the role of Kerman common wisdom in promoting culture is the people of this land. For this purpose, an analytical approaches to the study of wisdom prevalent in the city of Kerman and historical this adage we have examined. In the end, the conclusion concerning the effect of the historical roots of cultural diffusion has been studied.

Keywords: Adage, Like, Rooted Historical, Cultural Dissemination, Kerman

How to Cite:

Moradi I, Amir Ahmadi A, Eshghi Sarzahi A., The Historical Origins of the Common Wisdom of Kerman and Cultural Developments, Journal of Comparative Literature Studies, 2023;17(65):208-226.

1. PhD student of Persian language and literature, Sabzevar Branch, Islamic Azad University, Sabzevar, Iran

2. Associate Professor of Persian Language and Literature Department, Sabzevar Branch, Islamic Azad University, Sabzevar, Iran

3. Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Sabzevar Branch, Islamic Azad University, Sabzevar, Iran



بررسی ریشه های تاریخی امثال و حکم رایج مردم کرمان و تحولات فرهنگی آنان

عیسی مرادی^۱، ابوالقاسم امیراحمدی^{۲*}، علی عشقی سرزهی^۳

چکیده

امثال و حکم ملت‌ها، علاوه بر بیان نصایح و اندرزهای تربیتی و اجتماعی، اغلب مبین خلیات و خصلت‌های درونی آنها نیز هست که به صورت معانی مجازی و استعاری و گاهی نیز صریح و روشن بیان می‌شوند. این گفتارهای حکیمانه، گاهی آمیخته به خرافات، احساسات و اندیشه‌های خام و یا اسطوره‌ای و افسانه‌ای ظاهر می‌شوند که همگی نشانه‌ عمق و گستره نوع احساسات و باورهای علمی یا غیرعلمی و افسانه‌ای گذشتگان است. هدف این مقاله بررسی نقش امثال و حکم رایج شهر کرمان در اشاعه فرهنگی مردم این دیار و بررسی چگونگی تحولات آنها می‌باشد. برای این منظور با رویکرد تحلیلی به بررسی امثال و حکم رایج در شهر کرمان پرداخته و ریشه‌های تاریخی این امثال و حکم را مورد بررسی قرار داده‌ایم. در پایان نیز به نتیجه‌گیری پیرامون تأثیری که این ریشه‌های تاریخی بر اشاعه فرهنگی داشته‌اند پرداخته‌ایم.

واژگان کلیدی: امثال و حکم، مثل، ریشه‌های تاریخی، اشاعه فرهنگی، کرمان

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران

مقدمه و بیان مسئله

فرهنگ عامه، به عنوان یک دانش جدید در قرن ۱۹ میلادی پدید آمده است. زمانی که عتیقه شناسان انگلیسی و فقه اللغه شناسان آلمانی، شروع به تعمق در راه و رسم زندگی طبقات پایین اجتماع کردند. به مطالعه زندگی توده عوام در کشورهای متمدنی می پردازد که دارای دو پرورش می باشند: یکی مربوط به طبقه تحصیل کرده و دیگری مربوط به طبقه عوام (هدایت، ۱۳۷۸: ص ۲۳۳)

اصطلاح فرهنگ عامه مشخصه ای آیین برانگیز دارد و آبشخور آن، نه تنها اسطوره ای و آیینی است که از رگه های اتوئیسم و پرخاش نیز خالی نیست. (میهن دوست، ۱۳۸۰: ص ۱۵) از نظر فرهنگ شناسان ایرانی، فرهنگ در متن زندگی جریان دارد. آنچه را با عنوان فرهنگ مردم می شناسیم دقیقاً بیانگر زندگی توده مردم است (بیهقی، ۱۳۶۵: ص ۷) فرهنگ عامه از منابع با ارزش و دست نخورده ای است که در درون آن، روح زندگی و فلسفه حیات جاری و ساری است. احساس و بینش مردم را با یاری گرفتن از نمادها، استعاره ها، رمزها و علائم، در قالب الفاظ و در کسوت اعمال و حرکات، جلوه گر می سازد و بدین وسیله زندگی پر از رمز و راز و تمثیل و اشاره و کنایه مردم رابازگو می کند. (بیهقی، ۱۳۶۵: ص ۳۰) در نتیجه، ادبیات حاصل از فرهنگ عامه، بهترین شاهکارهای بشر به شمار می آید. این سرچشمه افکار توده که نسل های پیاپی همه اندیشه های گرانبها و عواطف و نتایج فکر و ذوق و آزمایش خود را در آن ریخته اند، گنجینه زوال ناپذیری است که شالوده آثار معنوی و کاخ باشکوه زیبایی های بشریت به شمار می آید (هدایت، ۱۳۷۸: ص ۲۳۵)

ضرب المثل یکی از مظاهر فرهنگ عامه به شمار می رود. فرهنگ عامه هر سرزمین حاصل اندیشه و تجربه گذشتگان و نمایانگر اعتقادات و آداب و رسوم مردم آن دیار است. بنابراین یکی از مظاهر فرهنگ و تمدن و ادبیات هر کشور امثال و حکم و کلمات قصار و پر مغزی می باشد که از دهان بزرگان علم و ادب و یا مردم عامی آن دیار تراوش کرده است. در زبان فارسی بیش از هر زبان زنده دنیا مثل و حکمت است که هر کدام دارای یک جهان ذوق و اندیشه و حلاوت و حسن تعبیر در ادای مقصود آن می باشد، به کار رفته است. ارسطو هزاران سال پیش از این، معتقد بوده است که امثال و حکم در حکم خوشه های حکمت باستانی می باشد که در پرتو ایجاز، درستی و صواب از خطر نابودی در امان مانده است (کلپایگانی، ۱۳۷۶). فرهنگ عامه دیار کرمان نیز با داشتن قدمتی دور و دراز جزئی از فرهنگ این سرزمین کهن است از این رو با بررسی ریشه های تاریخی امثال و حکم رایج مردم این دیار می توان با گو شه ای کوچک از فرهنگ این سرزمین آشنا شد.

در بخش اول مقاله ضمن اشاره به پیشینه تحقیقات انجام شده در این زمینه، مفهوم فرهنگ و ضرب المثل و ارتباط بین آنها مورد بررسی قرار می گیرد. بخش بعدی ریشه های تاریخی ضرب المثل های مستعمل مردم کرمان و نقش آن در اشاعه فرهنگی مردم کرمان مورد بحث و کنکاش قرار می گیرد. فرهنگ عامه هر کشور یا منطقه حاصل اندیشه، تجربه و دانش پیشینیان آنهاست که در سینه ها به حیات خود ادامه داده و به یادگار تقدیم نسل های بعد می شود. این فرهنگ عامه شامل مجموعه بسیار متنوعی از آداب، ادبیات و اعتقادات عوام است که در کشور ما به لحاظ پیشینه قوی تاریخی، وسعت و تنوع

آداب و رسوم و گوناگونی عقاید سنتی و مذهبی بسیار غنی و پر بار است (رضازاده، ۱۳۸۸، ص ۲). ژرف نگری در هنر، امور، مسائل و عقاید و سنن فرهنگی و اجتماعی پیشینیان که خاص خود آنان و ویژه زمان و مکان آنها بوده، می توان در عصر پر تغییر دانش و تکنولوژی پیشرفته معاصر، تاثیر انکار ناپذیری در افکار و آذهان و توسعه اجتماعی فرهنگی جامعه داشته باشد (آقاجانی و جعفرزاده، ۱۳۹۰، ص ۶۹). آداب و رسوم، عقاید، اقوام و ملل، بیانگر نوع تفکر و خصوصیات مردم هر منطقه است. از این رو می توان روحیه، تعلقات و خلقیات خاص هر ملت را دریافت کرد. منظور از فرهنگ و آداب و رسوم مردم هر منطقه، دانستنی های توده مردم است که در قالب افسانه ها، قصه ها، لطیفه ها، ضرب المثل ها، معماها، ترانه ها، دعاها، نفرین ها، قسم ها، کنایات و غیره در یک منطقه رواج دارد (جلالی فر و همکاران، ۱۳۹۱، صص ۶۵).

ضرب المثل ها را می توان نقطه اتصال ادبیات رسمی و ادبیات شفاهی دانست به دلیل اینکه ضرب المثل ها تمام ویژگی های ادبی مثل؛ وزن و آهنگ، صور خیال، استعاره و تشبیه، ایجاز و اختصار در آن دیده می شود. این عنصر فرهنگی و ادبی در کشور ما به علت وسعت و تنوع این عناصر بسیار غنی و پر بار است. فرهنگ عامه دیار کرمان نیز با داشتن قدمتی دور و دراز جزئی از فرهنگ این سرزمین است که ریشه در قلمرو فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی آن دارد و این فرهنگ نشانگر تدبیر و تفکر اسلاف و نیاکان ما و به منزله عنصری موثر و کارآمد در دانش انسان شناسی به شمار می رود (رضازاده، ۱۳۸۸، ص ۴).

استان کرمان محل سکونت مردمی با عقاید مختلف دینی و مذهبی است که هر کدام از آنها آیین و مراسم خاصی دارند. کرمان، همچنین محل کوچ و زیست ایلات مختلف عشایری است که فرهنگ آنها با فرهنگ شهری اختلاف اساسی دارد. به طور کلی، فرهنگ منطقه کرمان بر بنیاد دو عامل شکل گرفته است. از یک سو شرایط طبیعی و از سوی دیگر تاریخ پرفراز و نشیب این منطقه است که در مجموع به عادت قناعت و صبوری مردم منجر شده است. این بدان معناست که فرهنگ مردم کرمان از ترکیب جوامع شهری، روستایی و عشایری و همچنین متاثر از جریانات تاریخی و آیین های مذهبی بوده و همچنین عوامل باعث پیدایش خرده فرهنگ هایی در سطح استان پهناور کرمان شده است (جلالی فر و همکاران، ۱۳۹۱، صص ۶۵). فرهنگ مردم هر منطقه، طی سالیان متمادی با لهجه و طرز فکر و محیط زندگی مردم آمیخته شده و در نتیجه موجب تفاوت هایی میان مردم مناطق مختلف شده است. نوع پوشش و لباس مردم مناطق مختلف کرمان تحت تاثیر آداب و سنن و شرایط خاص اقلیمی متفاوت است. ایران از دیر باز، به دلیل وسعت قلمرو، غنای فرهنگی و حضور اقوام مختلف، دارای تنوع گویشی بسیار است. در استان پهناور کرمان نیز این گوناگونی گویش به نحو چشم گیر مشاهده می شود. البته در چند دهه اخیر، با توجه به نقش رسانه در ترویج زبان رسمی، به مرور گویش ها رو به فراموشی می روند. با این وجود، هنوز تفاوت های گویشی میان شهرهای مختلف به چشم می خورد. امثال و حکم هر منطقه، از نظر گویشی عموماً غنی هستند. حتی مردمی که کمتر از گویش محلی استفاده می کنند، موقع کاربرد امثال و حکم، از گویش استفاده می کنند.

در این پژوهش امثال و حکم مردم کرمان از لحاظ ریشه های تاریخی و تحولات آنها مورد تحلیل قرار می گیرند؛ تا بتوان از این طریق با گو شهای کوچک از فرهنگ این سرزمین آشنا شویم. با مرور مطالعات

انجام شده در زمینه پژوهش مشاهده شد هیچ یک از مطالعات به طور خاص به ریشه‌های تاریخی امثال و حکم نپرداخته است بنابراین پژوهش پیش رو برای اولین بار در این زمینه انجام خواهد گرفت.

پیشینه تحقیق

در مورد جمع آوری امثال ایرانی، اولین تلاشی که به طور مستقل صورت گرفت توسط محمدعلی هبله رودی اهل هبله رود گرمسار یا دماوند بود. وی در سال ۱۳۴۹ دست به تالیف کتابی زد که بیش از دو هزار مثل و داستان را شامل می‌شود. این کتاب در سال ۱۳۴۴ (ه ش) توسط دکتر صادق کیا تحت عنوان ((مجمع الامثال)) در انتشارات اداره فرهنگ عامه به چاپ رسید. کتاب دیگر او به نام ((جامع التمثیل)) یا ((مجمع التمثیل)) است که در سال ۱۰۵۴ نوشته شده و تعداد مثل‌ها و داستان‌های آن بالغ بر هزار است (معین الدینی، ۱۳۸۱، ص ۲۲).

در همان دوران صفویه، ایرانی دیگری به نام محمد صادق اصفهانی، باب سوم دانشنامه بزرگ خود را به نام ((شاهد صادق)) شروع به گردآوری کرده بود، را به ضبط ۵۶۰ مثال فارسی اختصاص داد. حاج میرزا انصاری نیز در زمینه امثال کتابی با عنوان ((جواهرالجواهر)) تالیف کرده که شروع کار آن حدود سال ۱۳۱۲ (ه ش) بوده است.

علی اکبر دهخدا کتاب ((امثال و حکم)) و احمد شاملو، کتاب ((کوچه)) و از دیگر کسانی که مبادرت به جمع آوری امثال فارسی کرده اند می‌توان به مرتضویان فارسانی با کتاب ((داستان های امثال و حکم)) اشاره کرد.

اما در کرمان، اولین کسی که در زمینه تدوین فرهنگ عامه تلاش کرد، لریمر (*Lorimar*) انگلیسی بود. وی و همسرش، اشعار و داستان های مردم کرمان و نواحی آن را جمع آوری کرده و آنها را در کتابی به نام افسانه‌های ایرانی در سال ۱۹۱۹ م در لندن چاپ کردند. این کتاب در ایران به نام ((فرهنگ مردم کرمان)) به کوشش فریدون وهمن به فارسی برگردانده شد (ستوده، ۱۳۷۵، ص ۲۶۴). در سال ۱۳۱۰، حسین کوهی کرمانی کتاب ((ترانه‌های ملی)) را انتشار داد که در آن اقدام به جمع آوری افسانه‌ها و ترانه‌های روستایی کرمان کرده بود، که مورد توجه محافل ادبی قرار گرفت. وی کتاب دیگری نیز با نام ((هفتصد ترانه)) با مقدمه محمدتقی بهار منتشر کرد.

در مورد زبان زدها در کرمان اولین گام را احمد بهمنیار کرمانی برداشت، وی حدود هزار مثل را جمع آوری کرد که قسمت اعظم آنها را از زبان مردم کرمان شنیده بود و همه این موارد را در ((داستان نامه بهمنیاری)) ضبط کرد که در این کتاب مثل های کرمانی در کنار دیگر مثل های فارسی آورده شده است. در سال های اخیر نیز تلاش های در خور تقدیر زیادی در این زمینه صورت گرفته است همچون؛ دکتر ناصر بقایی با کتاب ((امثال فارسی در گویش کرمان))، احمد ابریشمی با ((فرهنگ نوین مثل های فارسی رایج در کرمان))، مهری موید محسنی با ((گویش مردم سیرجان))، زهرا حسینی موسوی با ((ضرب المثل های شهربابک))، سید محمد حسینی پور رفسنجانی با ((ضرب المثل ها و کلمات عامیانه رفسنجان)) و حسین رفعتی با ((هزار مثل جیرفتی)) که هر کدام از آنها به نوبه خود در جمع آوری ضرب المثل های

کرمانی قدم های موثری را برداشته اند. رضازاده (۱۳۸۸) در پژوهشی به شناخت هرچه بیشتر مفهوم عناصر سازنده و ساختار زبانی مثل های کرمانی پرداخت و به بررسی تطبیقی آنها با امثال و حکم فارسی پرداخت. مکتوبیان بهارانچی (۱۳۹۰) در پژوهشی به بررسی و دسته بندی ضرب المثل های بندر خمیر و میناب پرداخته است. همچنین عیسی مرادی (۱۳۸۷) در کتاب ترانه ها، زبان زدها و فرهنگ عامه مردم کرمان به طور جامع به بررسی فرهنگ مردم کرمان پرداخته است.

ضرورت تحقیق

امثال و حکم چه به اعتبار جایگاه آن در ادب رسمی و چه ادب شفاهی، از آن رو مهم است که مثل ها حکمت های تجربی مردم و آیین فرهنگ، آراء، هنجارها، طرز زندگی، محاسبات، منش و خلق و خوی و دیگر مولفه های هویتی آنان است. در پژوهش حاضر نیز همانند هر انسان وطن دوست دیگر به دلیل عشق و وابستگی دیرین به فرهنگ دیار خود و علاقه و دلبستگی ویژه به حراست و تلاش در جهت پربار نمودن این فرهنگ، بر آن شدم تا با برداشتن گامی هرچند کوچک در این مسیر تا آنجا که بتوانم دین خویش را به فرهنگ سرزمین خود ادا کنم و با گردآوری امثال و حکم اصیل، مخاطبان را با ریشه های تاریخی این امثال و حکم آشنا سازم. هرچند تا به حال کتاب و رساله ای به موضوع ریشه های تاریخی امثال و حکم مردم کرمان، به صورت جداگانه نپرداخته است؛ از آنجایی که این امر به شناساندن بهتر مثل های کرمانی کمک خواهد کرد، بنابراین پژوهشی مستقل در این زمینه ضروری است.

تعاریف

تعریف مثل

مثل، بخشی از فرهنگ مردم است که تخیل، احساس، آرزو و اندیشه های گوناگون آنها را از نسلی به نسل دیگر منتقل می کند و نشان دهنده معیارهای زیبایی شناسی و اخلاقی هر دوره از زندگی هر قوم است (انوشه، ۱۳۷۶: ۵۷) در تعریف واژه مثل که در ادب فارسی به آن داستان یا داستان هم اطلاق می شود، آراء و نظرات گوناگونی وجود دارد و افراد، هرکدام با توجه به معیارهای خاص خود، تعاریفی از مثل و انواع آن ارائه داده اند. برای نمونه احمد بهمنیار در تعریف این واژه گفته است: «مثل جمله ای است مختصر و مشتمل بر تشبیه یا مضمونی حکیمانه که به سبب روانی لفظ، روشنی معنا و لطافت ترکیب، شهرت عامه یافته و همگان آن را بدون تغییر و یا با اندک تغییر در محاورات خود به کار می برند.» (بهمنیار، ۱۳۲۸: ۵۲)

امثال و حکم ملت ها، علاوه بر بیان نصایح و اندرزهای تربیتی و اجتماعی، اغلب مبین خلیات و خصلت های درونی آنها نیز هست که به صورت معانی مجازی و استعاری و گاهی نیز صریح و روشن بیان می شوند. این گفتارهای حکیمانه، گاهی آمیخته به خرافات، احساسات و اندیشه های خام و یا اسطوره ای و افسانه ای ظاهر می شوند که همگی نشانه عمق و گستره نوع احساسات و باورهای علمی یا غیرعلمی و افسانه ای گذشتگان است. زیرا بخش قابل توجهی از حیات نخستین بشری را

زندگی افسانه ای و اسطوره‌های آنها تشکیل می دهد. بنابر این، مطالعه این دسته از باورها و امثال و حکم رایج و نقشی که در اشاعه فرهنگی داشته‌اند، ما را با تاریخ کهن و زندگی افسانه ای و اسطوره‌های گذشتگان آشنا می سازد. در این پژوهش، از میان جلوه‌های مختلف علمی و فرهنگی امثال و حکم مردم کرمان، صرفاً به ریشه های تاریخی آن و نقشی که در اشاعه فرهنگی داشته اند مورد بررسی قرار گرفته است.

مثل و نظام اجتماعی

امثال و حکم جملات کوتاهی است که هر جا پای استدلال در مذاکرات عمومی سست و چوبین شود به یاری متکلم می شتابد و مقصود و منظور گوینده را در یک جمله کوتاه و مستدل، روشن می سازد (پرتوی آملی، ۱۳۶۹: ۱۸) تاثیر امثال و حکم در اذهان عامه و در تعاقب آن نظام های اجتماعی بیش از هر نوع سخن دیگری است و شاید بارها اتفاق افتاده باشد که به ایراد یک مثل اختلاف ها و کدورت ها از میان رفته و مرتکبین خطاها به یک ضرب المثل؛ دست از خطاکاری برداشته اند. بنابراین با مطالعه مثل‌ها و شناخت مورد استعمال آن می توان به قدرت تفکر و اصالت فرهنگی و حتی خصوصیات روانی آن ملت پی برد و از آن در مطالعات جامعه شناسی و روان شناسی استفاده کرد. (محتشم، ۱۳۷۸: ۱۱)

اشاعه و تکامل فرهنگ عامه

معمولاً به تاثیر فرهنگ ها بر یکدیگر اگر در زمان های گذشته باشد، اشاعه فرهنگی می گویند. بنا بر اظهار نظر اندیشمندان انسان شناسانه فرهنگ واگیر دار است. از آن جا که فرهنگ ها همیشه با یکدیگر در ارتباط بوده اند، اشاعه فرهنگی نیز به طور مداوم در طول تاریخ رخ داده است و این پدیده تا کنون ادامه دارد. بدین معنا که سنت ها، اعتقادات، روش ها، قصه های عامیانه، ابزار و امور زینتی و... ممکن است از جامعه یا فرهنگی به سایر جوامع اشاعه یابد و در آن رواج پیدا کند. یکی از مظاهر فرهنگ، تمدن و ادبیات هر ملت، مثل ها، جمله های پند آموز و عبارت های حکمت انگیز و نعره ای است که از اذهان بزرگان علم و ادب و یا مردم عامی آن دیار تراوش می کند و سینه به سینه و نسل به نسل به آینده می رسد و آن ها را با فرهنگ، ادب، عادات و رسوم، شیوه های زندگی، روحیات و عواطف و طرز تفکر پیشینیان خود آشنا می سازد. از زمان شکل گیری فرهنگ مکتوب، به یقین می توان گفت؛ به ندرت اثری می توان یافت که خالی از بازتاب فرهنگ عامه در جلوه های گوناگون آن و از جمله امثال و حکم باشد. امثال و حکم، از ارکان اصلی و اساسی هر زبان است که باری از سنت ها، رسوم، آداب، تاریخ، منش و بینش یک ملت را به دوش می کشد.

در هر حال حرکت بزرگ عالم هستی از آغاز پیدایش آن، دگر دیسی و تفاوت یابی جهان و خود پدیده زندگی را تکامل نامیده اند. تکامل فرهنگ در طول تاریخ از طریق دگردیسی های مرحله زیست شناسی، آلی و فرهنگی به ظهور می رسد و این درست زمانی اتفاق می افتد که جمعیت های انسانی به دنبال راههایی تازه برای سازگاری خود با محیط پیرامونشان هستند (بشیریه، ۱۳۸۵: ۶۷). طی دوران گذشته دگرگونی اندیشه ها و منبع الهام آنها در جوامع مختلف تنها در پی تغییر و تحول شرایط حاکم بر جامعه به وجود می آمد اما امروزه، با آغاز مرحله نوین ارتباطات بشری و به میدان آمدن رسانه های گروهی با فراگیری بالا (ارتباط اینترنتی و ماهواره ای) نزدیکی و یکسانی اندیشه به دور از مرزهای مکانی و جغرافیایی

چشمگیرتر شده است. فرهنگ های گوناگون در سایه ارتباط با یکدیگر، که از راه های متفاوت صورت می گیرد به داد و ستد فرهنگی می پردازند. جلوه های بارز امثال و حکم که بخشی از فرهنگ عامه است گاه به حدی جذاب و دل انگیز است که می تواند تاثیر عمده ای در فرهنگ عمومی و ملی و گاه جهانی داشته باشد و سبب ارتقای فرهنگ جامعه شود. (امینی، ۱۳۲۴: ۹-۱)

اشاعه امثال و حکم

با توجه به اینکه هیچ امر فرهنگی به طور ژنتیکی در انسان وجود ندارد، فرایند اخذ و دریافت فرهنگ در تمام طول زندگی انسان اتفاق می افتد. (گی روش، ۱۳۸۷)

بنابراین می توان فرهنگ بهره برداری از امثال و حکم را با استراتژی های خاصی به سبک زندگی افراد جامعه وارد کرد. به طور کلی می توان گفت؛ فرهنگها به سه صورت اشاعه پیدا می کنند.

- اشاعه مستقیم: زمانی که دو فرهنگ در قرابت و مجاورت یکدیگر قرار می گیرند. مانند ازدواج و یا مرزهای دو کشور مثل کانادا و آمریکا که هر دو کشور هم هاکمی و هم بیسبال الی بازی می کنند که در کانادا به وجود آمده و دومی در فرهنگ آمریکایی جای دارد.
- اشاعه اجباری: زمانی که یک فرهنگ، فرهنگی دیگر را مطیع خود سازد و آداب و رسوم خود را به فرهنگ مغلوب تحمیل نماید.
- اشاعه غیر مستقیم: امروزه اشاعه غیر مستقیم به دلیل وجود رسانه های جمعی و اینترنت بسیار رایج است.

بحث

پی بردن به آبخشور ادبیات توده مردم از قبیل امثال و حکم، اسطوره ها و قصه ها یکی از راه های موثر در ایجاد تفاهم و حس نوع دوستی و همدلی میان ملل مختلف جهان و تحقق آرمان گفت و گوی تمدن هاست. بررسی این گونه آثار می تواند نیازهای اولیه جسمانی و عاطفی بشر را تبیین کند و بی شک تلاش در راه تامین این نیازها به پرورش حس برادری و اخوت کمک خواهد کرد. و اینجاست که انسانها یکدیگر را بهتر خواهند شناخت، و هر یک خود را عضوی از خانواده بزرگ انسانی در این کره خاکی خواهند دید. اندیشه جهان وطنی رفته رفته شکل خواهد گرفت و همه به دور از خودخواهی و نژادپرستی و تعصبات کورکورانه مذهبی و بدون تقید به ملک و مرز معین با محمد اقبال شاعر پرآوازه پاکستانی هم صدا خواهند بود (اقبال لاهوری، ۱۳۷۳: ۲۰۳). انتشار فرهنگ به معنای سرایت فرهنگ گاهی از ناحیه ای به ناحیه دیگر، گاهی از زمانی به زمان دیگر و به صورت دو جانبه است. فرهنگ های ساخته دنیای جدید گاهی به صورت مستقل تکوین یافته فرهنگ های قدیم اند و گاهی تغییر یافته و جایگزین آنها هستند. این دیدگاه به صورت نظریه با موضوع تکامل فرهنگ توسط کسانی چون ادوارد تایلر مطرح شده است. از نظر آنها انتشار فرهنگ نقش بسیار موثری در توسعه و تکوین فرهنگ دارد (ر. ک: بشیریه، ۱۳۸۵: ۱۲۸).

نمونه هایی از امثال و حکم رایج مردم کرمان و ریشه های تاریخی آن مورد بررسی قرار می گیرد.

ریگ به کفش داشتن

این مثل را برای فردی و کسی که غیرقابل اطمینان است و مکر و حيله ای در سر دارد به کار می‌برند. ریشه آن به قدیم بر می‌گردد. یکی از جاهایی که برای پنهان کردن سلاح برای مواقع دفاع از خود و حمله به دشمن استفاده می‌شد ساقه کفش بود. در ساقه پوتین یا چکمه، شمشیر، خنجر، سنگ یا ریگ پنهان می‌کردند که دیده نشود و موجب بدگمانی نگردد تا در موقع مقتضی از آن استفاده شود. وقتی می‌گویند فلانی ریگی به کفش دارد مفهوم آن یعنی ظاهراً شخص سالم و بی‌خطری به نظر می‌آید اما در موقع مناسب باطن بد خود را ظاهر می‌کند و خطر می‌آفریند. ریشه تاریخی آن: روزگاری در سرزمینی بسیار دور، مردی دانا، شجاع و جنگاور به نام سنجر، زندگی می‌کرد و او همیشه قبل از جنگیدن خوب فکر می‌کرد. روزی حاکم به او گفت: ((قرار است کاروانی از هدایای بسیار گران‌قیمت به نشانه‌ی پایان جنگ به کشورمان وارد شود. من به این کاروان اعتماد ندارم. چون سال‌ها با این کشور در جنگ بوده‌ایم. شاید آوردن هدایا حيله باشد و نقشه‌ی شومی در سر داشته باشند. سنجر تا رسیدن کاروان هدایا، خوب فکر کرد. او به سربازان سپرد که کسی را با شمشیر و نیزه و خنجر به قصر راه ندهند. اما تازه واردان هیچ اسلحه‌ای همراه خود نداشتند. آن کاروان بدون هیچ مشکلی وارد قصر حاکم شد.

درست وقتی که فرستادگان پادشاه کشور همسایه، پشت در اتاق حاکم منتظر ایستاده بودند تا نامه‌ی صلح و هدایا را به او تقدیم کنند. سنجر از راه رسید. رو به آن‌ها کرد و گفت: «حاکم سرزمین ما منتظر ورود شما مهمانان عزیز است اما من به عنوان رئیس تشریفات همانگونه که رسم ماست از شما می‌خواهم که چکمه‌هایتان را قبل از ورود به اتاق حاکم درآورید.» با شنیدن این حرف، افراد تازه وارد و سردسته‌ی آنان به همدیگر نگاهی انداختند. رنگ صورتشان سرخ سرخ شد. یکی از آن‌ها بهانه آورد: ((ولی قربان! این لباس رسمی ماست. مانمی توانیم بدون آن به حضور حاکم برسیم.)) سنجر گفت: «اما این قانون حاکم و قصر شرف یابی است. کسی نمی‌تواند آن را زیر پا بگذارد. حالا چکمه‌هایتان را درآورید.» آن چند نفر وقتی اصرار خود را بی‌فایده دیدند؛ ناگهان خم شدند و خنجرهای کوچک زهرآگین را از چکمه‌های خود بیرون آوردند. آن‌ها با سنجر درگیر شدند. سنجر که از قبل حيله‌ی آن‌ها را فهمیده بود و آمادگی جنگ را داشت، باشجاعت با آن‌ها جنگید و همه را دست بسته به ماموران کاخ تحویل داد. حاکم به هوش و درایت سنجر آفرین گفت و به او هدیه داد. از آن روز به بعد به افرادی که در ظاهر خطرناک نیستند ولی در سرشان پر از نقشه است می‌گویند: حتماً ریگی به کفشش دارد (پرتوی آملی، ۱۳۹۱، ص ۶۰۵).

کاربرد این مثل‌ها در مسیر دگرگونی‌های اجتماعی گاه دچار تحولات محیطی می‌شوند و یا مثل‌های دیگری جایگزین آنها می‌گردد. این مثل در کرمان بیشتر بین اقشار میان‌سال به بالا کاربرد دارد. در بین جوان‌ترها مثل‌های مشابهی نظیر: «شی پتکوش می‌پتکه» ساخته و شایع شده است.

قمپز (قپوز) در کرد

قمپز (در اصل قپوز) نام توپی است که عثمانی‌ها در سلسله جنگ‌هایی که با ایران داشته‌اند مورد استفاده قرار می‌دادند. این توپ اثر تخریبی نداشت چرا که در آن از گلوله استفاده نمی‌شد و فقط از باروت و پارچه‌های کهنه که با فشار درون لوله توپ جای می‌دادند تشکیل شده بود. هدف از استفاده آن ایجاد رعب

و وحشت در بین سپاهیان و ستوران بوده است. در جنگ‌های اولیه بین ایران و عثمانی، این توپ نقش اساسی در تضعیف روحیه سربازان ایرانی داشت ولی بعدها که دست آنها رو شد، دیگر فاقد اثر اولیه بود و هر گاه صدای دلخراش این توپ به صدا در می‌آمد، سپاهیان می‌گفتند: نترسید، قمپز در کردند. (پرتوی آملی، ۱۳۹۱، ص ۷۷۱).

کرمانیهای کویر نشین طبیعت بلند و اهل عمل اند تا اهل ادعا. این مثل را برای افرادی که اهل بلوف اند به کار می‌برند یعنی سخنانی که فرد می‌گوید برای بزرگ نمایی و هیبت از خود نشان دادن است. فرد انگونه که می‌گوید و وانمود می‌کند نیست. مثل همان توپ توخالی است در مسیر تحولات جامعه مدرن و هم راستایی با تحولات زبانی تحت تأثیر غرب، ضرب المثل «کلاس گذاشتن» امروزه جایگزین قپوز در کردن شده است. به کسی که خیلی قیافه می‌گیرد و می‌کوشد تا خودش را به هر نوعی شیک معرفی کند می‌گویند: «چه کلاسی می‌ذاره». البته در کرمان مثل «قپوز دادن یا قمپز در کردن» هنوز در بین اقشار عوام سنین بالا کاربرد دارد.

از دماغ فیل افتادن

مثلی که از دیرباز میان مردم کرمان رد و بدل می‌شود، به کسی اطلاق می‌شود که به اصطلاح، خودش را بسیار می‌گیرد. یعنی به زبان صریح تر، کسی که از خودراضی باشد و تکبر و خودبینی اش دیگران را آزار دهد، مردم درباره اش می‌گویند: فلانی از دماغ فیل افتاده. مهدی پرتوی آملی، نویسنده و محقق کتاب «ریشه های تاریخی امثال و حکم» معتقد است که ریشه این ضرب المثل به زمان حضرت نوح باز می‌گردد داستان از این قرار بود که حضرت نوح که از سوی خداوند مامور می‌شود تا از تمام موجودات کره زمین یک جفت در کشتی معروفش بگذارد تا سیل و طوفان نسل آنان را منقرض نکند. یک روز دید که کشتی پر از فضولات حیوانات شده است. همراهان حضرت نوح گله به نزد پیامبر می‌برند و او هر چه می‌اندیشد برای تخلیه فضولات آن همه حیوان، فکری به ذهنش نمی‌رسد. پس دست به دعا می‌برد و از خداوند می‌خواهد که در این طوفان، آنان را از فضولات و بوی آن نجات دهد. خداوند هم به او دستور می‌دهد که دستی به پشت فیل بزند. حضرت نوح به محض این که دستور را می‌شنود؛ آن را عملی می‌کند. دستی به پشت حیوان عظیم الجثه یعنی فیل می‌زند و ناگهان از دماغ بزرگ فیل، یعنی خرطومش یک خوک می‌افتد زمین. خوک هم به محض این که پایش به زمین می‌رسد شروع می‌کند به خوردن فضولات و کثافات و کشتی ظرف چند ساعت، مثل روز اول، پاک و پاکیزه می‌شود.

در همین هنگام می‌گویند که ابلیس که از پاکیزگی کشتی ناراحت شده بود! دست به پشت خوک می‌زند و ناگهان از دماغ خوک، موشی بیرون می‌جهد. موش شروع می‌کند به خرابکاری و آنقدر به کارش ادامه می‌دهد که نزدیک بود کشتی سوراخ شود. خداوند پس از این ماجرا به نوح دستور می‌دهد تا دوباره دستی به پشت شیر بمالد. هنوز حضرت نوح دستش را از پشت شیر برنداشته بود که ناگهان از دماغ شیر درنده، گربه به زمین می‌افتد و به دنبال موش می‌افتد. پس طبق روایات اسلامی سه حیوان پس از طوفان نوح به جهان هستی گام گذاشتند و پیش از آن وجود نداشتند: خوک، گربه و موش. حال ببینیم ارتباط خوک که از دماغ فیل افتاده است چه ربطی دارد به آدم های متکبر و از خود راضی

مهدی پرتوی آملی در این باره آورده است: «از آنجا که فیل حیوان عظیم الجثه ای است و عظمت و هیبتش دل شیر را می لرزاند، لذا آنچه از دماغ فیل افتاده؛ حتی اگر خوک مفلوک هم باشد در مورد افراد خودخواه متکبر، مورد استفاده و ضرب المثل قرار گرفته است. اما به نظر می رسد که چهره خود خوک هم در کاربرد این ضرب المثل درباره آدم های از خود راضی، بی ارتباط نیست.

خوک همان طور که همگان می دانند دماغی سربالا دارد و چشم های ریزش هم طوری است که انگار همیشه از بالا، آن هم از بالای دماغ سربالایش به بقیه چیزها نگاه می کند. چنانچه اصطلاح دیگری هم در مورد آدم های از خود راضی به کار می رود: طرف چنان دماغش را بالا می گیرد و راه می رود که انگار از دماغ فیل افتاده است (پرتوی آملی، ۱۳۹۱، ص ۵۰). امروزه گاهی معادل و به جای این مثل می گویند: مثل اینکه از آسمون افتاده.

هیزم تر به کسی فروختن

هیزم تر به کسی فروختن، کنایه از فریب دادن از قبیل: وفا نکردن به عهد، با حيله از قول و قرار شانه خالی کردن، گندم نمایی و جو فروشی، دو رویی کردن و همین که خر از پل گذشت بد لعابی کردن است. به عبارت دیگر؛ مردم کرمان این مثل را در مورد کسی به کار می برند که بدون هیچ دلیلی در مقام دشمنی و ناجوانمردی برآید و کسی را که با او هیچ اصطکاک منافی ندارد بکوبد و زیان و ضرر برساند. در چنین مورد گفته می شود: به فلانی هیزم تری نفروختیم که با ما دشمنی می کند. اما ریشه و علت تسمیه‌ی آن همان طور که می دانیم هیزم همان چوب خشک سوختنی است که از چوب های غیر صنعتی و افتاده‌ی جنگل و یا شاخه های بریده شده درختان باغ ها و بیشه ها به دست می آید و پس از مدتی رطوبت و اب جمع شده در منافذش را در مقابل تابش خورشید از دست می دهد و برای سوخت آماده می شود.

هیزم وقتی خشک باشد هم خوب می سوزد و ایجاد حرارت می کند و هم دود کمتری از آن متصاعد می شود تا چشم را آزار دهد و در و دیوار اطاق و آشپزخانه را سیاه و کثیف کند. در زمان های گذشته هیچ چیز به اندازه‌ی هیزم تر اهل خانه را آزار نمی داد زیرا در آشپزخانه با هیزم تر غذای مطبوع به دست نمی آمد و در اطاق ها هم به جای آنکه گرمی دهد و از زکام و سرماخوردگی جلوگیری کند دودش به چشم، می رفت و تمام اشیاء و لوازم خانه را آلوده می کرد.

شاید این سوال پیش آید که هیزم فروش به جای هیزم خشک چه اصراری داشت که هیزم تر بفروشد و سر و صدای مردم را در بیاورد؟ جواب سوال این است که تهیه و تدارک هیزم تر خرج زیاد نداشت و به محض آنکه از درخت قطع می شد به خریدار بی اطلاع، تحمیل و تبدیل به پول می شد در صورتی که برای تهیه هیزم خشک مجبور بودند شاخه های بریده را در محل وسیعی بچینند و مدتی طولانی صبر کنند تا رطوبتش را در مقابل حرارت خورشید از دست بدهد و برای سوخت، آماده گردد.

به همین جهات در زمان های قدیم هیزم فروش ها هزار حيله و نیرنگ به کار می بردند که هیزم تر بفروشدند و با هزینه کمتر، سود بیشتر ببرند ولی خریدار هیزم هم به دقت سر و ته چوبها را واریسی می کرد و هزار قسم من بمیرم و ترا به خدا و جان مولا... نثار هیزم فروش می کرد تا هیزم تر نفروشد! و ساکنان خانه را به زحمت نیندازد در غیر این صورت اگر هیزم دود می کرد در دل، هیزم فروش را نفرین

می کردند. اگر غذا خوب نمی پخت یا بوی دود می گرفت به عزیزان هیزم فروش دشنام می دادند! خلاصه هر ناکامی را به حساب هیزم فروش می گذاشتند که هیزم تر فروخته و موجب بروز آن حوادث گردیده (پرتوی آملی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۳). امروزه معادل این مثل می گویند پدرکشتگی دارد.

حرف مفت می گوید (همه حرف و همه حرف و همه حرف، به حرف مفت وقت ما شود صرف)

به طوریکه می دانیم اولین خط تلگراف در زمان ناصرالدین شاه قاجار و به سال ۱۲۷۴ هجری قمری بین قصر گلستان و باغ لاله زار کشیده شد و سپس ضمن قراردادی که با کمپانی های خارجی منعقد گردید این خطوط به ایالات و ولایات ایران نیز ادامه یافت و بین تهران و شهرهای مهم ایران مواصلات تلگرافی برقرار گردید. قبل از شروع مطلب که مربوط به ماجرای اولین خطوط تلگراف و مواصلات تلگرافی در ایران است برای مزید اطلاع جوانان ایرانی یادآور می شود که تلگراف در قدیم به صورت نظری بوده است و اختراع این تلگراف را به ایرانیان نسبت می دهند بدین معنی که از شوش و همدان به اطراف کشور ایران با فاصله های منظم تپه های طبیعی را برای محل مخابرات معین می نمودند و در نقاط دیگر که کوه و تله های طبیعی یافت نمی شد تپه های مصنوعی بلند ساخته و بر بالای آن نگهبان می گماشتند که در روز با حرکت دادن دست و بیرق و با ایجاد دود، و در شب با افروختن آتش، اخبار فوری را به فاصله های نسبتاً دوری اطلاع دهند که بقایای بعضی از این تپه های مصنوعی اگر دقت شود هنوز در مسیر جاده ها دیده می شود که بر بالای آنها ساخته یا درختکاری کرده اند.

روزی که تلگرافخانه در تهران افتتاح شد مردم باور نمی کردند که از شهری به شهر دیگر امکان مخابره تلگرافی باشد و مقاصد و منویات افراد را بتوان از مسافت دور دریافت نمود. مهمتر آنکه افراد بی سواد و خرافاتی که به وجود ارواح شیطانی! در سیمهای تلگراف معتقد بودند مردم را از مخابرات تلگرافی مطلقاً برحذر می داشتند.

به همین جهات و ملاحظات و با وجود تشویق دولت که مطالب مهم و فوری را مصلحت آن است که به وسیله تلگراف انجام دهند مع هذا مردم زیر بار نمی رفتند و این موضوع را بیشتر به شوخی و مطایبه تلقی می کردند.

وزیر تلگراف وقت مرحوم علیقلی خان مخبرالدوله چون از تشویق و تبلیغ پیرامون مخابرات تلگرافی طرفی نیست تدبیری به خاطرش رسید و با اجازه شاه یکی دو روز را به مردم اجازه داد که مجانی با دوستان یا طرف خود که در شهرهای اصفهان یا شیراز و تبریز و نقاط دیگر بودند صحبت کنند. چیزی پیرسند و جواب بخواهند تا مردم یقین کنند که تلگراف شعبده بازی نیست. مردم هم ازدحام کردند و سیل مخابرات به ولایات روان شد. هرکس هر چه در دل داشت از سلام و تعارف و احوالپرسی و گله و گلایه و شوخی و جدی بر صفحه کاغذ آورده به طرف مخاطب مخابره نمود زیرا حرف مفت بود و فطرت آدمی به سوی هر چه که مفت باشد گرایش پیدا می کند.

چون چندی بدین منوال گذشت و مقصود دولت در جلب تلگرافی حاصل گردید مخبرالدوله در پاسخ متصدیان تلگرافخانه ها که از مراجعات متقاضیان و طومارهای سلام و تعارف و احوالپرسی آنان برای مخابره «البته حرف مفت و مجانی» به ستوه آمده بودند دستور دادند این جمله را بر روی صفحه کاغذی بنویسند

و بر بالای در ورودی تلگرافخانه الصاق نمایند «از امروز به بعد حرف مفت قبول نمی‌شود» و برای هر کلمه مثلاً یک عباسی «یک پنجم ریال» باید حق مخایره پرداخت کنند.

پیداست برای آنهایی که به حرف مفت عادت کرده بودند به هیچ وجه قابل قبول نبود که متصدیان مربوط به آنها بگویند حرف مفت نزن و حرف مفت نگو زیرا حرف قیمت دارد و بی تامل نباید به گفتار دم زد و به همین جهت از آن روز به بعد عبارت حرف مفت در اذهان مردم جزء کلمات ناخوشایند تلقی گردید و افرادی را که بدون تامل و اندیشه و غالباً به منظور تحقیر و توهین مطالبی اظهار کنند با عبارت حرف مفت نزن یا حرف مفت نگو متقابلاً پاسخ می‌گویند (پرتوی آملی، ۱۳۹۱، ص ۳۹۵).

حرف مفت زدن از مثل های رایج در فرهنگ کرمان است و البته گاهی با «جفنگ گفتن» جایجا می‌شود؛ ولی تقریباً تمام اقشار و سنین مختلف هنوز با این مثل درگیرند.

آفتابی شدن

به کسی پس از دیر زمانی از خانه یا محل اختفا بیرون آید و خود را نشان دهد، اصطلاحاً می‌گویند فلانی «آفتابی شد». بحث بر سر آفتابی شدن است که باید دید ریشه آن از کجا آب می‌خورد و چه ارتباطی با علنی و آشکار شدن افراد دارد.

خشکی و کم آبی از یک طرف و وضع کوهستانی، به خصوص شیب مناسب اغلب اراضی فلات ایران مانند کرمان و یزد از طرف دیگر، موجب گردید که حفر قنوت و استفاده از آبهای زیر زمینی از قدیمترین ایام تاریخی مورد توجه خاص ایرانیان قرار گیرد. اگر چه وسایل حفر قنات از هزاران سال پیش تا کنون تغییری نکرده است، مع ذالک ایرانیان با تحمل رنج فراوان موفق شده اند از ده قرن قبل از میلاد مسیح مساحت زیادی از بیابانهای بی آب و علف کشور را به مزارع و باغات سرسبز و خرم مبدل سازند و در روزگاری که هنوز تلمبه اختراع نشده بود، جمعیت زیادی از طریق حفر قنوت به کشاورزی مشغول شوند.

شاهان هخامنشی برای تشویق مردم به کشاورزی و آباد کردن اراضی بایر و لم یزرع، مقرر داشته بودند که: هر کس زمینهای بی حاصل را آبیاری و آماده کند، تا پنج پشت از پرداخت مالیات و عوارض مقرر معاف خواهد بود. در عهد هخامنشیان ایرانیان فن قنایی را در کشورهای مفتوحه معمول می‌ساختند. چنانکه شبه جزیره عمان را به این وسیله آباد کردند و در بیابانهای سوریه و شمال آسیای مرکزی به حفر قنوت پرداختند. فن قنایی به جهت عظمت و اهمیتش از حدود مرزی ایران خارج شد و در کشورهای دور دست تا دامنه کوههای اطلس در آفریقای شمالی نیز گسترش پیدا کرد.

در عهد اشکانیان و ساسانیان نیز که به امور کشاورزی توجه خاصی مبذول می‌شد، احداث سد و نهر و حفر قنوت در درجه اول اهمیت قرار داشت. ولی در زمان تسلط خلفای عرب در ایران به تدریج تأسیسات آبیاری و آبادیها عمدی و یا بر اثر عدم توجه رو به ویرانی گذاشت.

از سلسله های معروف ایران بعد از اسلام که در قسمت آبیاری و حفر قنوت ابراز علاقه و فعالیت کرده اند، سلسله دیلمیان بوده اند، که به عنوان نمونه قنات رکن آباد در شیراز و بندامیر در مرودشت فارس است. اولی به فرمان رکن الدوله دیلمی حفر و به نام او تسمیه گردید و دومی را به دستور عضالدوله بر روی رودخانه کر بستند. حاج میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه قاجار هم تا آن اندازه به امور کشاورزی و

حفر قنوات علاقه داشت که انتصاب حکام ایالات و ولایات را موکول و معلق به این شرط کرده بود که در منطقه تحت الحکومه چند رشته قنات حفر نمایند. حاج میرزا آقاسی شخصاً نیز چند رشته قنات احداث کرد؛ و مساحت زیادی از حومه و اطراف شهر تهران را آباد ساخت. باید دانست آبادیهای که در اطراف و حتی داخل شهر تهران کنونی به نام عباس آباد هنوز باقی است از احداث های همین میرزا عباس ابروانی، معروف به حاج میرزا آقاسی است که به نام خودش تسمیه و نامگذاری شده است.

به طور کلی حفر قنوات و تونلهای زیرزمینی به قدری اهمیت داشته و دارد که در عصر حاضر با وجود این همه امکانات و وسایل موجود، آن را از عجایب اختراعات به شمار آورده اند. زمین شناس آمریکایی به نام «تولمان» در کتابی که راجع به آبهای زیر زمینی نوشته، قنات را بزرگترین اقدام مربوط به تهیه آب در روزگار باستان دانسته است. هرگاه سطح آب به زمین نزدیک بوده، شیب آن هم کافی باشد، طول قنات از چند کیلومتر تجاوز نمی کند؛ ولی مسطح بودن زمین و شیب ملایم گاهی طول قنات را تا یک صد و بیست کیلومتر هم می رساند. مانند قنوات یزد که از مسافت دور با تحمل مخارج گزاف به دست می آید. در بعضی از نقاط که سطح آب در عمق زیادی قرار دارد، چاهها مخصوصاً مادر چاه تا سیصد متر عمق دارند، مانند قنات گناباد. با این توصیف و با توجه به عمق چاهها و طول قنوات می توان به مهارت و استادی ایرانیان چیره دست پی برد که چگونه از قرنها پیش قادر بودند با وسایل خیلی ساده و ابتدایی شیب آب زیر زمینی و طراز زمین را در عمق چند صد متری از زیر زمین طوری حساب کنند که آب پس از طی کیلومترها در نقطه محاسبه شده به سطح زمین برسد و به قول مقنی ها «آفتابی شود». یعنی از تاریکی خارج و در معرض آفتاب و روشنایی قرار گیرد (پرتوی آملی، ۱۳۹۱، ص ۱۷).

غرض از مقدمه بالا این است که «آفتابی شدن» از اصطلاحات قنایی است و آنجا که آب قنات به مظهر سطح زمین می رسد؛ می گویند آفتابی شد؛ یعنی آب قنات از تاریکی خارج شده به آفتاب و روشنایی رسیده است. این عبارت بعدها مجازاً در مورد افرادی که پس از مدتها از اختفا و انزوا خارج می شوند به کار برده شده است. و این عبارت از آن تاریخ جز امثال گردیده است. امروزه می گویند فلانی خیلی مانور می دهد.

تو نیکی می کن و در دجله انداز

مصراع مثلی بالا نیم بیتی از ابیات روان و سلیس شیخ اجل، سعدی شیرازی است که به دوشکل و صورت در دیوانش آمده شهرت و رواج آن در افواه تا به حدی است که احتیاج به توضیح و تعبیر ندارد. تفکر و تامل در این موضوع کافی است مدلل دارد که سعدی از این شعر مقصودی نداشت و اصولاً ماجرای جالبی انگیزه شاعر ارجمند ایران در سرودن آن بوده است که در ادامه شرح داده می شود.

متوکل خلیفه جابر و سفاک عباسی که به تحریک وزیر ناصبی مذهبش عبدالله بن یحیی بن خاقان در عداوت و دشمنی با خاندان بنی هاشم زبازند خاص و عام می باشد اخلاقاً مردی عیاش و شهوت پرست بود و به جوانان صبیح المنظر نیز تعلق خاطر داشت.

یکی از این جوانان خوش سیما به نام فتح بیش از دیگران مورد علاقه و توجه خلیفه قرار گرفت به قسمی که دستور داد تمام فنون زمان را از سوارکاری و تیراندازی و شمشیر بازی به او آموختند تا اینکه نوبت به

شناوری و شناگری رسید. قضا را روزی که فتح در دجله شنا می کرد تصادفا موج سهمگینی برخاست و جوان را در کام خود فرو برد. غواصان و شناگران متعاقبا به دجله ریختند و تمام اعماق آن را زیرورو کردند ولی کمترین اثری از جوان مغروق نیافتند. چون خبر به متوکل رسید آنچنان پریشان شد که از فرط اندوه و کدورت گوشه عزلت گرفت و در به روی خویش و بیگانه بست : «وسوگندان غلاظ یاد کرد که تا آن را بدان حال که باشد نیاورند و او را نبینم طعام نخورم.» ضمنا فرمان داد که هر کس زنده یا مرده فتح را پیدا کند جایزه هنگفتی در یافت خواهد داشت. شناگران معروف بغداد همگی به دنبال غریق شتافتند و زیر و بالای شط دجله را معرض تفحص و جستجو قرار دادند. دیر زمانی از این واقعه نگذشت که عربی به دارالخلافة آمد و پیدا شدن گمشده را بشارت داد.

متوکل عباسی چنان مسرور و شادمان شد که سرتاپای بشارت دهنده را غرق بوسه کرد و او را از مال و منال دنیوی بی نیاز ساخت. چون محبوب خلیفه را به حضور آوردند چگونگی واقعه را از او استفسار کرد. فتح درحالی که از فرط خوشحالی در پوست نمی گنجید چنین پاسخ داد : «هنگامی که موج نابهنگام مرا برداشت تا مدتی در زیر آب غوطه خوردم و از سویی به سوی دیگر رانده می شدم. با مختصر آشنایی که از فنون شناوری آموخته بودم گاهی در سطح و گاهی در زیر آب دجله دست و پا می زدم. چیزی نمانده بود که واپسین رمق حیات را نیز وداع گویم که در این موقع موج عظیمی برخاست و مرا به ساحل پرتاب کرد. چون چشم باز کردم خود را در حفره ای از حفرات دیواره دجله یافتم. از اینکه دست تقدیر مرا از مرگ حتمی نجات بخشید بسیار خوشحال بودم لیکن بیم آن داشتم که به علت گذشت زمان و بر اثر گرسنگی از پای درآیم. ساعت‌های متمادی با این اندیشه خوفناک سپری شد که ناگهان چشمم به طبقی نان افتاد که از جلوی من بر روی دجله رقص کنان می گذرد.

دست دراز کردم نان را برداشتم و سدجوع کردم هفت روز بدین منوال گذشت و مرا درین هفت روز هر روزه ده نان بر طبقی نهاده می آمد. من جهد می کردم و از آن دو سه می گرفتم و بدان زندگانی می کردم. روز هفتم بود که این مرد به قصد ماهیگیری به آن منطقه آمد و چون مرا در آن حفره یافت با تور ماهیگیری خود بالا کشید. راستی فراموش کردم به عرض برسانم که بر روی قطعات نان که همه روزه در ساعت معین بر روی دجله می آمد عبارت محمد بن الحسین اسکاف دیده می شد که باید تحقیق کرد این شخص کیست و غرض و مقصودش از این عمل چیست.»

متوکل چون این سخن بشنید فرمان داد در شهر و حومه بغداد به جستجو پردازند و این مرد عجیب را هر جا یافتند به حضور آورند. پس از تفحص و جستجو بالاخره محمد اسکاف را در حومه بغداد یافتند و برای عزیمت به حضور خلیفه تکلیف کردند. محمد اسکاف در جواب جریان قضیه نان گفت : برنامه زندگی من از ابتدای تشکیل عائله این است که هر روز مقداری نان برای اطعام و انفاق مساکین کنار می گذارم تا اگر مستمندی پیدا شود با آن سد جوع کند یا آنکه با خود به خانه ببرد و با اهل و عیالش صرف کند ولی اکنون چند روزی است که کسی به سراغ نان نمی آید. از آنجا که نان صدقه و انفاق را در هر صورت باید انفاق کرد لذا در این چند روزه قطعات نان را چند ساعتی پس از صرف ناهار و عدم مراجعه مستمندان، به دجله می انداختم تا اقلا ماهیهای دجله بی نصیب نمانند.»

خلیفه وی را مورد تفقد و نوازش قرار داد و از مال و منال دنیا بی نیاز کرد. ضمناً در لفافه مطایبه به محمد اسکاف گفت: «تو نیکی را به دجله می اندازی بی خبر از آنکه خدای سبحان آن را در خشکی به تو باز می گرداند.» خواجه نظام الملک سؤال و جواب متوکل و محمد اسکاف را در قابوسنامه به این صورت نقل کرده که: خلیفه پرسید: «غرض تو از این چیست؟» گفت: «شنوده بودم که نیکویی کن و در آب انداز که روزی بردهد(پرتوی آملی، ۱۳۹۱، ص ۳۰۷). این مثل از امثال رایج و پر کاربرد مردم کرمان است که البته با فرهنگ دیگری همراه است. فرهنگ «به آب انداختن» در کرمان به انحا مختلفی رایج است: -نامه نذر و حاجت را به آب چاه های مخصوصی که در مساجد امام زمان (عج) بنا شده اند می اندازند و از آب می خواهند که از حضرت ایشان طلب خیر برایشان کند. -ادعیه مختلفی که افراد خاص (ملاها) به منظور رفع بیماری، گشایش بخت و موارد دیگر در کاغذهای مخصوص می نویسند و به آب روان می سپارند. بطور کلی به آب انداختن در استان کرمان معنای طلب خیر کردن است.

حساب به دینار، بخشش به خروار

در زمانهای گذشته روزی فقیری به در خانه تاجری رفت تا پولی به عنوان صدقه به او بدهند. در پشت در شنید که تاجر با افراد خانواده خود دعوا می کند که چرا فلان چیز کم ارزش را دور ریخته اند. فقیر حساب کار خود را کرد و پیش خود گفت: «وقتی صاحبخانه با افراد خانواده اش سر یک چیز کم ارزش دعوا می کند، دیگر چه انتظاری باید داشته باشم که چیزی به من ببخشد؟! اتفاقاً تاجر در همان لحظه از خانه خارج شد. مرد فقیر را دید از او پرسید: چه می خواهی؟ فقیر گفت: کمک و صدقه می خواستم اما حالا نمی خواهم. تاجر گفت: چرا؟ فقیر گفت: من حرف هایی را که با افراد خانواده ات می زدی، شنیدم. تاجر خندید و مبلغی پول به فقیر داد و گفت: حساب به دینار، بخشش به خروار. این مثل وقتی به کار می رود که آدم توانگری در عین این که حساب و کتاب مال خود را دارد، در زمان مناسب هم بی حساب بخشش می کند و این به نظر عده ای که قصد سودجویی از او را دارند، خوش نمی آید. مردم کرمان افرادی حسابگر و در عین حال بسیار هم خونگرم، بخشنده و مهمان نوازند. این مثل را معمولاً بزرگترها به فرزندان شان به کار می برند تا از اسراف و ولخرجی های بی مورد جلوگیری نمایند و توصیه بر بجا خرج کردن می باشد. گاهی اوقات مردم کرمان می گویند کاکا- کاکا برادر یعنی هر چیزی جای خودش.

باهمه بله با من هم بله؟!

مثل بالا ناظر بر توقع و انتظار است. دوستان و بستگان به ویژه افرادی که خدمتی انجام داده منشا اثری واقع شده باشند همواره متوقع هستند که طرف مقابل به احترام دوستی و قرابت و یا به پاس خدمت، خواستشان را بدون چون و چرا اجابت نماید و به معاذیر و موازین جاریه متعذر نگردد و گرنه به خود حق می دهند از باب رنجش و گلایه به مثل بالا استناد جویند.

عبارت بالا که در میان طبقات مردم بر سر زبانهاست به قدری ساده و معمولی به نظر می رسد که شاید هرگز گمان نمی رفت ریشه تاریخی و مستندی داشته باشد، ولی پس از تحقیق و بررسی ریشه مستند آن به شرح زیر معلوم گردیده است.

در حدود هشتاد سال قبل (یعنی نیمه اول قرن چهاردهم هجری قمری) یکی از رجال سرشناس ایران که از ذکر نامش معذوریم به فرزند ارشدش که برای اولین بار معاونت یکی از وزارتخانه‌ها را بر عهده گرفته بود از باب موعظه و نصیحت گفت: «فرزندم، مردمداری در این کشور بسیار مشکل است زیرا توقعات مردم حد و حصری ندارد و غالباً با مقررات و قوانین موضوعه تطبیق نمی‌کند. مرد سیاسی و اجتماعی برای آنکه جانب حزم و احتیاط را از دست ندهد لازم است با مردم به صورت کجدار و مریض رفتار کند تا هم خلافتی از وی سر نزند و هم کسی را نرنجانده باشد. به تو فرزند عزیزم نصیحت می‌کنم که در مقابل پاسخ هر جمله با نهایت خوشرویی بگو: «بله، بله.» زیرا مردم از شنیدن جواب مثبت آن قدر خوششان می‌آید که هر اندازه به دفع الوقت بگذرانی تاخیر در انجام مقصود خویش را در مقابل آن بله می‌شمارند.»

فرزند مورد بحث در پست معاونت و بعد ها کفالت وزارتخانه مزبور پند پدر را به کار بست و در نتیجه قسمت مهمی از مشکلات و توقعات روزمره را با گفتن کلمه «بله» مرتفع می‌کرد. قضا را روزی پدر یعنی همان ناصح خیر خواه راجع به مطلب مهمی به فرزندش تلفن کرد و انجام کاری را جدا خواستار شد. فرزند یعنی جناب کفیل وزارتخانه بیانات پدر بزرگوارش را کاملاً گوش می‌کرد و در پاسخ هر جمله با کمال ادب و تواضع می‌گفت: «بله، بله قربان!» پدر هر قدر اصرار کرد تا جواب صریحی بشنود پسر کماکان جواب می‌داد: «بله قربان. کاملاً متوجه شدم چه می‌فرمایید. بله، بله!» بالاخره پدر از کوره در رفت و در نهایت عصبانیت فریاد زد: «پسر، این دستور العمل را من به تو یاد دادم. حالا با همه بله. با من هم بله؟!» (آملی پرتوی، ۱۳۹۱، ص ۱۶۳). معادل این مثل امروزه به کار می‌رود و در بین مردم کرمان رایج است که می‌گویند تشنه می‌برم سر قنات بر می‌گردونم یعنی فریب نمی‌خورم از فردی که می‌خواهد سرکارم بگذارد من توجیه ترم.

دست کسی را توی حنا گذاشتن

مردم کرمان این مثل را ناظر بر رفیق نیمه راه می‌دانند که از وسط راه باز می‌گردد و دوست را تنها می‌گذارد. یا به گفتهٔ عبدالله مستوفی: «در وسط کار، کار را سر دادن است.» عامل عمل در چنین مواردی نه می‌تواند پیش برود و نه راه بازگشت دارد. در واقع مانند کسی است که دستش را توی حنا گذاشته باشند. ریشهٔ تاریخی این مثل سابق که وسایل آرایش و زیبایی گوناگون به کثرت و وفور امروزی وجود نداشت مردان و زنان دست و پا و سر و موی و گیسو و ریش و سبیل خود را حنا می‌بستند و از آن برای زیبایی و پاکیزگی و احیاناً جلوگیری از نزله و سردرد استفاده می‌کرده‌اند. طریقهٔ حنا بستن به این ترتیب بود که مردان و زنان به حمام می‌رفته‌اند و در شاه نشین حمام، یعنی جایی که پس از خزینه گرفتن در آن محل دور هم می‌نشستند و هر یک به کاری مشغول می‌شدند حنا را آب می‌کردند و در یکی از گوشه‌های شاه نشین و دور از تراوش ترشحات آب به صورت مربع بر زمین می‌نشستند و دلاک حمام ابتدا موی سر و ریش و سبیل آنها را حنا می‌بست سپس دست و پایشان را توی حنا می‌گذاشت.

حنا بسته، ناگزیر بود مدت چند ساعت در آن گوشهٔ شاه نشین تکان نخورد و از جای خود نجنبید تا رنگ بگیرد و دست و پا و موی گیسو و ریش و سبیلش کاملاً خضاب شود و اقللاً تا هفتهٔ دیگر که مجدداً به

حمام خواهند آمد رنگ حنا دوام بیاورد و زوال نپذیرد. در خلال مدت چند ساعت که این خانمها یا آقایان دست و پایشان توی حنا بود بدیهی است چون بیکار و محکوم به اقامت چند ساعته در آن گوشه‌ی شاه نشین بوده اند باب صحبت را باز می کردند و ضمن قلیان کشیدن با اشخاصی که می آمدند و می رفتند و یا کسانی که مثل خودشان دست و پا توی حنا داشته اند از هر دری سخن می گفتند و رویدادهای هفته را با شاخ و برگ و طول و تفصیل در میان می گذاشتند. (آملی پرتوی، ۱۳۹۱، ص ۵۲۰). بدین ترتیب دست حنا بسته نمی توانسته کاری بکند. این مثل امروزه در بین جوانان با اصطلاح «سرکار بودن» مطرح است که به نظر می رسد تحت تأثیر ابتکار زبانی آنها بوجود آمده است. چنانکه در انسان شناسی از پدیده ای بعنوان ابتکار فرهنگی در کنار انتشار فرهنگ صحبت می شود (بشیریه، ۱۳۸۵: ۱۳۳).

نتیجه گیری

امثال و حکم، بخش جذاب و دل انگیز زبان و فرهنگ عامه است که کاربرد آن در نوشته ها و گفتار کلام را زیباتر و دلنشین تر می کند. از خسته کنندگی و طولانی شدن کلام جلوگیری می کند. با توجه به اینکه بعضی از امثال بسیار کوتاه می باشند ولی در بیان مفاهیم، گوینده و نویسنده را کمک می کند. با مطالعه و بررسی ریشه های تاریخی امثال و حکم رایج در بین مردم کرمان می توان به روحیات، تفکر، رسوم و به ویژه سرگذشت این مردم پی برد. همچنین مشخص می شود کارکرد امثال و حکم برای تربیت و آموزش فرزندان در بین خانواده ها رایج است که باعث زنده ماندن سنت ها، آداب و رسوم و انتقال آن به فرزندان و نسلهای بعدی و سایر مناطق می شود. با رواج امثال و حکم، نوع دوستی ارتقا می یابد و بین مردم یک جامعه با هم و با سایر مناطق، همدلی و تفاهم ایجاد می شود. همین ویژگیهاست که فرهنگ را واگیردار می کند و در طول تاریخ اشاعه فرهنگی مداوم در بین جوامع رخ می دهد. با بررسی ریشه های تاریخی امثال و حکم رایج در بین مردم کرمان مظاهر فرهنگ، تمدن، ادبیات، عادات، رسوم، شیوه زندگی و تفکر پیشینیان این خطه مشخص می شود و همچنین با بررسی ریشه های تاریخی معلوم می شود امثال و حکم رایج در بین مردم کرمان از اصالت برخوردارند به همین دلیل باعث رواج و اشاعه در سایر فرهنگها می شود.

منابع

- امینی، امیر قلی، ۱۳۲۴، *داستان های امثال*، شرکت سهامی چاپ.
- آقاجانی، حسین، جعفرزاده، سوده. (۱۳۹۰). *تحلیل مردم شناسی ضرب المثل های شهر کرمان با تکیه بر نماد و نشانه ها*، نشریه فرهنگ ارتباطات، ۳(۱)، ۶۷-۸۸.
- برقی، یحیی؛ کاوشی در امثال و حکم، تهران، فروغی، ۱۳۵۱، ص ۵۲.
- بشیریه، حمید؛ *فرهنگ از دیدگاه انسان شناسی و قوم شناسی*، تهران، نگاه معاصر، ۱۳۸۵.
- پرتوی آملی، مهدی، ۱۳۶۹. *ریشه های تاریخی امثال و حکم*، انتشارات سنایی، چاپ اول.
- جلالی فر، ماشاله و همکاران. (۱۳۹۱). *استان شناسی کرمان*، شرکت چاپ و نشر کتاب های درسی ایران.
- ذوالفقاری، حسن؛ *داستان های امثال*، تهران، مازیار، ۱۳۸۴، چ اول، ص ۲۰.

- رضازاده، مرضیه. (۱۳۸۸). بررسی تطبیقی ضرب المثل های کرمانی با امثال و حکم فارسی، پایانامه کارشناسی ارشد، دانشگاه پیام نور واحد کرمان.
- ستوده، غلامرضا. (۱۳۷۵). مرجع شناسی و روش تحقیق تشارادر ادبیات فارسی تهران: انتشارات سمت.
- فرهنگ نامه ادبی فارسی، ۱۳۷۶، با سرپرستی حسن انوشه، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول.
- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، ۱۳۷۳، با مقدمه احمد سروش، انتشارات سنایی، چاپ ششم.
- لغتنامه دهخدا، ذیل واژه مثل
- ماسه، هانری، معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن ضمیر، ۱۳۷۳، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- محتشم، حسن، ۱۳۷۸، فرهنگواره تحلیلی امثال و حکم (ضرب المثل های سبزواری) ، دانشگاه آزاد اسلامی، معاونت پژوهشی.
- مرادی، عیسی. (۱۳۸۷). ترانه ها، زبان زدها و فرهنگ عامه مردم کرمان، انتشارات مرکز کرمان شناسی.
- معین‌الدینی، مریم. (۱۳۸۱). تحلیل مضامین اجتماعی ضرب المثل‌های رایج در شهر کرمان، کرمان: نشر مرکز کرمان شناسی، چاپ اول.
- مکتوبیان بهارانچی، زهرا. (۱۳۹۰). بررسی ضرب المثل های بندر خمیر و میناب. پایانامه کارشناسی ارشد دانشگاه هرمزگان.
- میهن دوست، محسن، ۱۳۸۰، پژوهش عمومی فرهنگ عامه، تهران، توس.
- هدایت، صادق، ۱۳۷۸، فرهنگ عامیانه مردم کرمان، به کوشش جهانگیر هدایت، تهران، چشمه چاپ دوم.

COPYRIGHTS

© 2023 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: مرادی عیسی، امیراحمدی ابوالقاسم، عشقی سرزهی علی، بررسی ریشه های تاریخی امثال و حکم رایج مردم کرمان و تحولات فرهنگی آنان، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۷، شماره ۶۵، بهار ۱۴۰۱، صفحات ۲۲۶-۲۰۸.